

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تشهد

نمازگزار هنگام تشهد غرق در شرم و التهاب است؛ زیرا فکر می‌کند آیا چیزهایی که با زبان به آنها شهادت می‌دهم، وجود، عملکرد و باطن من هم چنین شهادتی می‌دهد؛ که من در عالم جز خدا احدی را نمی‌بینم و کارهای نمی‌دانم؛ به احدی جز خدا دل نسپردم و در عالم جز خدای یکتا مؤثری قائل نیستم؟ آیا چنین باوری در جان و روح من وجود دارد و آیا این باور به شکل یک زندگی موحدانه تبلور پیدا کرده است؟ آیا در من اندیشه، احساس، آرزو، سخنان و رفتارهای موحدانه وجود دارد تا این شهادت زبانی من، شهادت صادقانه‌ای باشد و خدای ناکرده دروغ نگویم؟ آیا دل سپردگی به رسول الله ﷺ و خاندان پاک آن بزرگوار در من وجود دارد و اقتدا و تبعیت از ایشان در من مصداق پیدا کرده است؛ تا هنگامی که با زبان شهادت به عبودیت و رسالت می‌دهم، رفتار، افکار، احساس و همه‌ی ابعاد وجودی من هم هماهنگ با زبانم چنین شهادتی دهند؟ که اگر خدای ناکرده بین آنچه زبان من می‌گوید، با آنچه واقعیت وجودی من است، فاصله وجود داشته باشد؛ مصداق بین نفاق است. "نفاق" یعنی وجود شکاف بین ظاهر و باطن انسان. به این لحاظ است که عرض کردیم هنگام تشهد وجود نمازگزار غرق در شرم و التهاب است. شرمنده است از اینکه نتوانست حق نماز را، چه حق قیام و چه حق قعود، رکوع، سجود، قرائت و ذکر را تا به اینجا به شایستگی ادا کند و هم ملتهب، مضطرب و نگران است، که نکند در قبال این شهادت دادن‌ها خطاب شود: چرا دروغ می‌گویی؟ کجای تو شهادت می‌دهد که یکتاپرستی؟ کجای تو شهادت می‌دهد که پیرو رسول الله ﷺ و سرسپرده و دل داده‌ی آن

بزرگوار هستی؟ این از یک طرف؛ اما از طرف دیگر در دل او امیدی وجود دارد؛ که لااقل بتواند با این شهادت زبانی، صف خود را از کسانی که با زبان هم منکر وحدانیت خدا و عبودیت و رسالت رسول الله ﷺ هستند، جدا کند و بگوید: اگر عمل من شایسته نیست، ولی من لااقل در زبان منکر این حقایق و جزء معاندین نیستم. اگرچه لغزش‌ها و کاستی‌هایی دارم؛ کاهلی می‌کنم؛ حق بندگی خدا و پیروی رسول الله ﷺ را ادا نکرده‌ام؛ اما لااقل با زبان شهادت می‌دهم، تا از صف منکران توحید و نبوت جدا شوم.

همچنین گفتیم در مقام تشهد مثل کسی تشهد می‌گوید که گویا تازه می‌خواهد مسلمان شود و اولین شهادتین عمر خود را می‌گوید. کسی که مسلمان می‌شود و از کفر به ایمان وارد می‌شود؛ پرونده‌ی گذشته‌ی او را کنار می‌گذارند و باطل می‌کنند؛ پرونده‌ی جدیدی برای او مفتوح می‌شود و هرچه در گذشته و در دوران کفر، خطا، گناه و کاستی داشته است، همه محو می‌شود: «الْإِسْلَامُ يَجِبُ مَا قَبْلَهُ»^۱؛ لذا شاید شهادتین گفتن در تشهد، به این معنا است که قبول دارم تاکنون به راستی و شایستگی عبد خدا و پیرو پیغمبر ﷺ نبوده‌ام؛ اما اکنون مسلمان می‌شوم و شهادت می‌دهد: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». همه‌ی اینها می‌تواند هنگام تشهد، در درون نماز گزار باشد.

^۱ محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۴۴۸ و ابن ابی جمهور، عوالی اللثالی، ج ۲، ص ۵۴ و سیدرضی، المجازات النبویة،

نمازگزار وقتی خود را دست خالی می‌بیند؛ از اینکه نتوانسته است از این معراج عظیم روحانی، که «الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ»^۲، توشه‌ای بردارد و اکنون در تشهد نماز و در پایان آن قرار گرفته است؛ ترسان و لرزان، با احساس خسران و محرومیت از همه‌ی بهره‌هایی که می‌شد از نماز برداشت و برگرفت؛ چشم امید خود را به رحمت خدا می‌دوزد؛ بلکه خدای-جبار کاستی‌های او را جبیره، ترمیم و جبران کند. اکنون که خود را دست خالی می‌بیند، سراغ اصل ایمان و دین، که توحید است، می‌آید و لذا به کلمه‌ی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» که کلمه‌ی توحید است، متمسک می‌شود. در حدیث قدسی داریم: «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِضْنِي؛ فَمَنْ دَخَلَ حِضْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»^۳. به این دژ و قلعه‌ی الهی پناه می‌آورد؛ چون دست خودش را خالی می‌بیند؛ هیچ چیزی و هیچ نقطه‌ی اتکایی ندارد؛ این است که به دژ توحید و به کلمه‌ی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» پناه می‌آورد و بر وحدانیت خدا شهادت می‌دهد. همزمان پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در آن مجلس حاضر می‌داند و با حسّ حضوری که همه‌ی وجود او را دربر گرفته است؛ که خود را در محضر رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌بیند، بر عبودیت و رسالت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شهادت می‌دهد؛ بر عبودیت مقدم بر رسالت؛ که در ادامه‌ی صحبت به راز و رمز این اشاره‌ای خواهیم کرد. سپس بر پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و خاندان بزرگوار ایشان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ صلوات می‌فرستد. این شهادتین در حقیقت یک‌نوع تجدیدعهد با خداست. از طرفی امید هم دارد که یقیناً پیامبر اکرم و اهل بیت بزرگوارشان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هر تحفه و هدیه‌ای را که خدمتشان تقدیم می-

^۲. رشیدالدین میبیدی، کشف‌الاسرار، ج ۲، ص ۶۷۶ و فخرالدین رازی، مفاتیح‌الغیب، ج ۱، ص ۲۲۶ و مجلسی، اعتقادات، ص

^۳. مجلسی، بحار، ج ۴۹، ص ۱۲۷ و صدوق، توحید، ص ۲۵ و اربلی، کشف‌الغمة، ج ۲، ص ۳۰۸.

شود، به اضعاف مضاعف به هدیه‌دهنده و تحفه‌فرستنده برمی‌گردانند؛ همان‌طور که قرآن فرمود: «وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها»^۴ و آنها یقیناً به این آیه عمل می‌کنند و بهتر از آن یا حداقل در حد آن را برمی‌گردانند. این فرد که بعد از شهادتین بر پیغمبر و اهل‌بیت بزرگوارشان صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، صلوات فرستاد، یقیناً پیغمبر و اهل‌بیت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم متقابلاً بر او صلوات می‌فرستند و خدا می‌داند این چه نعمت عظمایی است! اگر عبد یک‌مرتبه مورد صلوات پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قرار بگیرد، رستگاری جاودان نصیب او شده است؛ چون اولاً صلوات دعای غیرمردود است؛ ثانیاً دعاکننده رسول‌الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستند که مستجاب‌الدعوه‌اند. وقتی شما بر پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صلوات می‌فرستید، تحیتی می‌دهید؛ و یقیناً پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این تحیت را پاسخ می‌دهند. آن وقت ببینید چه نعمت عظمایی شامل حال انسان می‌شود! اینکه پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پاسخ صلوات ما را می‌دهند، رمز رستگاری دنیا و آخرت انسان است.

همان‌طور که نماز، خدمت، عبودیت، میل و رغبتی از سوی بنده نسبت به پروردگار است، صلواتی هم که بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرستیم، خدمت، تواضع، میل و رغبتی است که نسبت به رسول‌الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ابراز می‌کنیم. صلاة باید با صلوات بر پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عجین باشد. همان‌طور که طاعت رسول‌خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طاعت خداست: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»^۵؛ لازمی صلاة برای خدا هم صلوات بر رسول‌خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است؛ یعنی این دو از هم جدایی-

۴. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۸۶.

۵. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۸۰.

ناپذیرند. طاعت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به طاعت خدا و صلوات بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به صلاة برای خدا متصل است؛ لذا نماز بدون صلوات باطل است و نماز نیست؛ چون پیغمبر اکرم و خاندان بزرگوار آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَام واسطه‌های فیض حضرت حق و خلیفه‌الله، جنب‌الله، وجه‌الله و باب‌الله هستند. آنها وجه خدا هستند که اولیای خدا به آن متوجه‌اند؛ همان عبارت زیبایی که در دعای ندبه می‌خوانیم: «أَيْنَ وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ»^۶ پیامبر و اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام وجه‌خدا هستند و اولیای خدا متوجه به آن وجه‌اند و رو به آن دارند.

می‌توان سجده‌ی بر خاک را رجوع به عالم کثرت تعبیر کرد؛ وقتی شما سر به خاک می‌نهدید، گویا به عالم کثرت و عالم خاک می‌آید؛ اما این به کثرت آمدن، حجابی برای وحدت نمی‌شود؛ یعنی در اوج وحدت، کثرت هم حضور دارد. این سجده کردن، هم وضعاً و هم عملاً، یعنی هم وضعیت، حالت و عمل شما و هم زبان شما، همگی این حقیقت را می‌گویند. به سمت عالم کثرت آمده‌اید و در عالم کثرت حقیقت وحدت را هم می‌بینید. نقطه‌ی مقابل سجده، تشهد است؛ یعنی وقتی سر از خاک برمی‌دارید؛ به یک تعبیر می‌توان گفت از عالم کثرت به عالم وحدت برمی‌گردید؛ اما برگشتن به عالم وحدت هم به این معنا نیست که شما را از کثرات محجوب کند. شما در تشهد خود به وحدانیت خدا شهادت می‌دهید؛ یعنی حق‌متعال را شهود می‌کنید و به وحدت برگشته‌اید؛ اما این، به گونه‌ای نیست که شما را از کثرت غافل کرده باشد. همان‌طور که وقتی به کثرت و به خاک رفتید و به حال سجده در آمدید، آنجا هم از حقیقت توحید و وحدت غافل نشدید.

^۶ سیدبن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۵۰۹ و مجلسی، زادالمعاد، ص ۳۰۶ و محدث‌قمی، مفاتیح‌الجنان، دعای ندبه.

با این تعبیر می‌توان گفت: در تشهد، اول، به الوهیت و وحدانیت خدا و نفی شریک از حضرت حق شهادت داده می‌شود، همراه با توحید، تحمید و بازگرداندن همه‌ی حمدها به خدا؛ چون که «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۷؛ هر حمد و ستایشی در عالم واقع می‌شود، به خدا بازمی‌گردد؛ شما از هرچه ستایش کنید، این ستایش به خدا برمی‌گردد؛ چون هرچه را بستاید، خالق آن ستوده‌شده خداست و ستایش از آن خالق او است؛ هر حُسنی که در هر مخلوقی دیدید و آن حُسن را ستودید؛ فی الواقع خالق آن حُسن را می‌ستاید؛ لذا در تشهد، هم به وحدانیت خدا شهادت داده می‌شود و هم همه‌ی ستایش‌ها و حمدها به خدای متعال برگردانده می‌شود. خدا تنها حقیقتی است که همه‌ی محامد برای او واقع می‌شود.

مرتبه‌ی بعد توجه به مقام عبودیت ولیّ مطلق، یعنی پیغمبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و همین‌طور مقام رسالت آن بزرگوار است؛ که عبودیت مقدّم بر رسالت است؛ که منطبق با تجلیات ذاتیه و فعلیه در آینه‌ی کثرت است. تجلی تامّ حقّ متعال در آینه‌ی کثرت، در وجود رسول-الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و لذا به عبودیت و رسالت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شهادت داده می‌شود.

سرّ شهادت دادن در ابتدا و انتهای نماز

کمی در سرّ این شهادت‌ها تأمل کنیم. در اذان و اقامه، که نماز تازه می‌خواست شروع شود، شهادت به وحدانیت خدا و رسالت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وجود داشت و در تشهد هم که نقطه‌ی پایانی نماز است، وجود دارد؛ یعنی اذان و اقامه نقطه‌ی ورود به حقیقت توحید، و تشهد نقطه‌ی خروج از مقام فنای ذاتی است. در حقیقت تشهد در آخر نماز،

^۷ سوره‌ی حمد (فاتحه)، آیه‌ی ۲ و سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۴۵.

مقام بقای بالله بعد از فنا فی الله و مقام کثرت بعد از وحدت و خروج از وحدت و ورود به عالم کثرت است. اینکه در آغاز نماز که می‌خواهید به حقیقت توحید وارد شوید، بر وحدانیت خدا و رسالت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شهادت می‌دهید و در پایان نماز که می‌خواهید از مقام فنا به مقام بقا و از مقام وحدت به مقام کثرت برگردید، باز هم همین شهادت را می‌دهید، حاکی از این است که حقیقت نماز وصول به حقیقت توحید است. یافتن حقیقت توحید و شهادت دادن با تمام وجود بر این حقیقت، تمام نماز را در بر می‌گیرد؛ لذا اول تا آخر نماز همین است و غیر این نیست. شاید سرّ اولیت و آخریت حضرت حق جلّ و علا، که «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ»^۸ در شهادت آستانه‌ی ورود به نماز و تشهّد پایان نماز مکشوف و اظهار می‌شود. شاید به تعبیر دیگر سفر سلوک هم همین است؛ سفر سلوک من الله است الی الله و سفر سالک الی الله، در من الله الی الله خلاصه می‌شود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^۹؛ «کَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ»^{۱۰} همان‌گونه که خدا شما را ابداع و آغاز کرد، همان‌طور هم به خدا برمی‌گردید. نقطه‌ی پایان ما، نقطه‌ی آغاز ماست. به قول شاعر: «سر بنه آنجا که باده خورده‌ای».

این یک نکته در شهادت به توحید بود که در تشهّد داده می‌شود. اقتضای ادبی که این حقیقت در پی می‌آورد، این است که سالک الی الله در همه‌ی مقامات سلوک، و اکنون که نماز می‌خواند، در همه‌ی مقامات نماز، باید متوجه این حقیقت باشد؛ حقیقت وحدانیت و

^۸ سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۳.

^۹ سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۶.

^{۱۰} سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۲۹.

الوهیت حقّ متعال را به قلب خود وارد کند و برساند و در سفر معراجی و در این صلاّة، قلب خود را الهی کند تا آن هنگام شهادت او شهادت حقیقی و از نفاق و شرک منزّه باشد. همان طور که اشاره کردم اگر در دل غیر خدا و در زبان خدا بود، این نفاق است. در شهادت به رسالت هم همین طور است. در آنجا هم اشاره به این است که در مسیر سلوک الی الله و در راهی که به لقاء، وصال و قرب الهی منتهی می شود، دستگیری ولیّ مطلق حقّ متعال، شرط وصول به مقصد است و بدون دستگیری او کسی به جایی نمی رسد. به قول شاعر:

بی پیر مرو تو در خرابات هر چند سگندر زمانی

قطع این مرحله بی هم‌رهی خضر مکن ظلمات است؛ بترس از خطر گمراهی

بی دستگیری ولیّ مطلق حقّ متعال، کسی موفق به پایان بردن سفر سلوک نخواهد شد و به مقصد نمی رسد. در معراج سلوکی که نماز است، دستگیری پیامبر خدا ﷺ در لحظه - به لحظه‌ی نماز برای مصلی و نماز گزار لازم است تا بتواند به میوه‌ی نماز که وصال، لقاء و قرب پروردگار متعال است، منتهی شود؛ و الاّ به مقصد نمی رسد. این را هم که در احادیث از زبان امیرالمؤمنین علیه السلام و بعضی از معصومین دیگر علیهم السلام داریم؛ که فرمودند: «أَنَا الْأَوَّلُ وَ أَنَا الْآخِرُ»^{۱۱}؛ همان طور که در مورد خدا قرآن فرمود خدا اوّل و آخر است، ولیّ اعظم خدا هم فرمودند: «أَنَا الْأَوَّلُ وَ أَنَا الْآخِرُ»؛ یعنی کلّ سفر سلوک از اوّل تا پایان، با دستگیری ولیّ

۱۱. مجلسی، بحار، ج ۳۹، ص ۳۴۹ و ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۲، ص ۳۸۵ و کشی، رجال، ص ۲۱۱.

مطلق قابل طی شدن است. از اول به او نیاز است، تا پایان راه هم نیازمند به اویم. با دستگیری اوست که می شود به مقصد رسید و بی عنایات او به جایی نمی توان رسید. به-
قول شاعر:

این همه گفتیم، لیک اندر بسیج بی عنایات خدا هیچیم هیچ

بی عنایات حق و خاصان حق گر ملک باشد، سیاهستش ورق

اقتضای شهادت به رسالت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این است که در تمام طول نماز و در تمام مقامات آن، از قیام گرفته تا رکوع، از رکوع تا سجود، از سجود تا قعود، توجه به مدد گرفتن از حقیقت رسالت باید در قلب و دل سالک الی الله و نمازگزار اهل سلوک محفوظ بماند. شهادت‌هایی که در اول نماز می‌دهیم، چه شهادت به وحدانیت خدا و چه شهادت به رسالت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، شهادت قبل از سلوک است. کسی که هنوز سالک نیست، شهادت او به وحدانیت خدا یا رسالت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، یا تعبّدی است یا تعقلی. یا تعبّداً می‌گوید من قبول دارم خدا یکی است و به وحدانیت او شهادت می‌دهم؛ قبول دارم پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بنده و فرستاده‌ی خداست و به آن شهادت می‌دهم؛ یعنی یا با برهان عقلی اثبات شده و یا تعبّدی است. تا قبل از سلوک این‌گونه است؛ اما شهادت تشهّد، شهادت بعد از رجوع است. این شهادت تحقّقی و تمکّنی است. او رفته و متحقّق به حقیقت توحید شده و حقیقت توحید را در جان خود یافته است و اکنون شهادت می‌دهد. در اول اذان، تعبّداً شهادت می‌داد و ندیده بود و یا تعقلاً شهادت می‌داد، باز هم ندیده بود؛ فقط با استدلال به درستی توحید و نبوّت پی برده بود؛ اما ندیده، نیافته و نچشیده بود و شهود، لمس و وجدان نکرده بود؛ اما در تشهّد پایان نماز همه‌ی این حقایق

را وجدان کرده است و لذا جنس شهادت در تشهّد، با جنس شهادت در اذان و اقامه زمین تا آسمان فرق می‌کند. این شهادت براساس شهود است؛ آن شهادت براساس تقلید، تعبّد و یا حدّاکثر تعقل است؛ و بین این دو راه بسیار زیادی وجود دارد؛ حتّی بین کسی که با تعقل کلامی یا فلسفی به توحید و نبوّت رسیده؛ با کسی که با شهود عارفانه این حقایق را دیده است، تفاوت وجود دارد.

خاطره‌ی ملاقات ابن‌سینا با ابوسعید ابوالخیر را در ذهنتان دارید؛ بعد از ملاقاتی که آنها با هم کردند، از ابوسعید پرسیدند: «بوعلی را چگونه یافتی؟» گفت: «آن کور تا آنجا که ما رفته بودیم، عصازنان آمده بود.» بوعلی کور بود؛ چشم شهود نداشت؛ با عصای استدلال تا آنجا که ما رفته بودیم، آمده بود؛ اما نمی‌دید؛ با برهان و استدلال به آن حقایق پی برده بود. از بوعلی پرسیدند: «بوسعید را چگونه یافتی؟» گفت: «آنچه ما می‌دانستیم، او می‌دید.»

شهادت در اذان و اقامه، شهادت "دانستن" و شهادت در تشهّد، شهادت "دیدن" است. این فاصله‌ی بین این دو شهادت است.

شهادت مقام تشهّد، مقام بسیار خطیر و بلندی است و لذا با ادّعی «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»؛ که می‌بینم و شهادت می‌دهم که جز «الله» هیچ الهی نیست و «وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ»؛ به سه مرتبه‌ی توحید شهادت می‌دهد؛ هم به توحید افعالی، هم به توحید صفاتی و هم به توحید ذاتی: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»؛ «وَحْدَهُ»؛ «لَا شَرِيكَ لَهُ» و همین‌طور به عبودیت و رسالت پیغمبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شهادت می‌دهد. این ادّعی بسیار بزرگی است و این مقام هم مقام بالا و خطیری است که می‌گوید من می‌بینم و شهادت می‌دهم. در این شهادت، دعوی تحقّق،

تمکن و رجوع به کثرت بدون احتجاب از وحدت است. این ادعای بزرگ کجا و ما کجا! چقدر فاصله زیاد است! امثال بنده نه تنها این حقیقت را در جان و وجود خود نداریم، بلکه با این سبک سلوک و روشی که تا به حال طی کرده‌ایم و داشته‌ایم، امید چندانی هم برای اینکه به این مقامات برسیم، درخودمان نمی‌بینیم. به این دلیل در این مقام هم سالک فقط باید برود ناتوانی، قصور، تقصیر، ذلت، نقص، بیچارگی و عجز خود را به پروردگار عرضه کند و با حالت شرمساری رو به درگاه قدس الهی بیاورد و بگوید: خدایا ما که از مقام اولیا، برگزیدگان و اصفیای تو، از کمالات بندگان مخلص و مخلص تو و از سلوک سالکین راستین تو، جز چهار کلمه الفاظ و اصطلاحات، هیچ بهره‌ای نداریم؛ از همه‌ی آن مقامات و مدارج، به قیل و قال، گفتگو، نوشتن، تدریس کردن و امثال اینها بسنده کرده‌ایم و این حرف‌ها و الفاظ هم نتیجه‌ای ندارند. به قول شاعر: «نی از او کیفیتی حاصل، نه حال».

خدایا! این توشه‌ی ماست. ما دست خالی هستیم. هیچ چیز نداریم. محبت دنیا و ماسوی^۱ و دلبستگی به غیرتو، ما را از بارگاه قدس تو محروم و از محفل انس تو محجوب کرده است. هیچ راه نجاتی نداریم؛ مگر اینکه تو با لطف خفی خود از ما دستگیری کنی؛ خودت گذشته‌ی ما را جبران و ترمیم کنی و ما را از خواب غفلت بیدار و راهی محضر قدس خودت کنی و الا دست خالی و تهیدستیم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ